

تأثیر قدرت هوشمند بازیگران سازمان همکاری شانگهای و بریکس بر دینامیک سیکل قدرت

عنایت‌اله یزدانی^۱

سید محمد حسین حسینی^۲

سیستم‌های پیچیده سایبری و دیپلماسی شبکه‌ای که در عصر کنونی از اهمیت قابل توجهی برخوردارند، بهره‌گیری از قدرت هوشمند و ابزارهای دیپلماتیک را برای بازیگران نوظهور و تاثیرگذار در عرصه روابط بین‌الملل ضروری ساخته است. در این میان همکاری بازیگران با یکدیگر و بهره‌مندی از قدرت هوشمند در چارچوب سازمان‌ها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌تواند، تجدیدنظرطلبی در ساختار نظام بین‌الملل و تقابل با نظم هژمونیک را به همراه داشته باشد. بر این اساس، مقاله حاضر به دنبال پاسخگویی به این سوال است که قدرت هوشمند بازیگران سازمان همکاری شانگهای و بریکس چه تاثیری بر دینامیک سیکل قدرت دارد؟ فرضیه مقاله این است که قدرت هوشمند بازیگران سازمان همکاری شانگهای و بریکس به دلیل تاکید بر منابع اجباری (قدرت سخت و مادی) و منابع اقناعی (قدرت نرم و مجازی) سیکل قدرت را تحت تاثیر قرار داده و نظم هژمونیک را در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فناوری با چالش مواجه می‌سازد. در این مقاله، روش تحقیق به صورت توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری داده‌ها نیز به شیوه کتابخانه‌ای، منابع فضای مجازی و آمار و ارقام است.

واژگان کلیدی: قدرت هوشمند، سیکل قدرت، سازمان همکاری شانگهای و بریکس.

Email: eyazdan@afe.ui.ac.ir

^۱ نویسنده مسئول، دانشیار دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

Email: mh.hossein25@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۱۴ و تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۱۷

مقدمه

شکل‌گیری سیستم‌های پیچیده مجازی در پرتو انقلاب ارتباطات سبب تحول در مفهوم و اشکال قدرت شده است و قدرت هوشمند پاسخ به چنین تحولاتی می‌باشد. قدرت هوشمند به واقع ترکیب هدفمند و هوشمندانه قدرت سخت و نرم است که کارکرد آن مدیریت نوین اعمال قدرت و بهره‌گیری از همه توانایی‌ها برای تکامل چرخه استیلا است. قدرت هوشمند از قابلیت‌هایی برخوردار است که امکان پیوند ابزارهای دیپلماتیک، امنیتی و راهبردی را فراهم می‌سازد و هدف از آن تحمیل اراده است. در این راستا، عدم تناسب در استفاده از قدرت سخت و نرم می‌تواند، ضمن بالا رفتن هزینه بازیگران از مشروعیت آنان نیز بکاهد. به عبارتی دیگر عدم استفاده دقیق هژمون هوشمند از ابزارهای خود در نظم هژمونیک می‌تواند ضمن زوال، فاز جایگزینی قدرت هوشمند هژمون با قدرت نوظهور را به دنبال داشته باشد (قاسمی، ۱۳۹۳: ۲۴۱). بر این اساس، قدرت هوشمند می‌تواند بر رفتار بازیگران اعم از هژمون یا قدرت‌های نوظهور تاثیرگذار باشد و در دینامیک سیکل قدرت دگردیسی ایجاد نماید. در این میان، بازیگران و قدرت‌های نوظهور در چارچوب سازمان‌های همکاری منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌توانند نظم هژمونیک و قدرت هوشمند آن را به چالش کشیده و در مقابل با افزایش ظرفیت‌های خود در این زمینه تغییرات بنیادینی در ساختار نظام ایجاد کنند. از جمله مصادیق این مسئله، سازمان همکاری شانگهای و بریکس هستند که به دلیل قدرت روزافزون چین از یک سو و احساسات نوستالژیک روسیه به منظور توازن قوا در نظم هژمونیک می‌توانند، سیکل قدرت را تغییر داده و نظم تک-چندقطبی و در نهایت نظم مورد نظر خود را پیاده سازند.

باید اذعان داشت که خیزش چین در منطقه آسیا-پاسفیک و روسیه در شرق اروپا و اوراسیا، افزایش قدرت آنها در شورای امنیت سازمان ملل، سازمان همکاری شانگهای، بریکس و گروه بیست را به همراه داشته و این کشورها را به عنوان رقیبی برای ایالات متحده تبدیل کرده است؛ چرا که چین و روسیه با اتخاذ رویکرد چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل، مخالف رویکرد یک‌جانبه‌گرا و نظم هژمونیک مورد نظر ایالات متحده هستند و از سوی دیگر این بازیگران خواهان آن هستند که ایالات متحده در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در نظام بین‌الملل نظر و رویکرد آنها را نیز مدنظر قرار دهد و سهم این کشورها را در نظر داشته باشد. علاوه بر این، کشورهای نظیر برزیل، هند و آفریقای جنوبی در چارچوب بریکس توانسته‌اند

در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی رشد قابل توجهی داشته باشند. بر این اساس، مقاله حاضر به دنبال پاسخگویی به این سوال است که قدرت هوشمند بازیگران سازمان همکاری شانگهای و بریکس چه تاثیری بر دینامیک سیکل قدرت دارد؟ فرضیه مقاله این است که قدرت هوشمند بازیگران سازمان همکاری شانگهای و بریکس به دلیل تاکید بر منابع اجباری (قدرت سخت و مادی) و منابع اقناعی (قدرت نرم و مجازی) سیکل قدرت را تحت تاثیر قرار داده و نظم هژمونیک را در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فناوری با چالش مواجه می‌سازد.

چارچوب نظری؛

الف) قدرت هوشمند

مفهوم قدرت هوشمند را نخستین بار سوزان ناسل^۱ به معنای ترکیب هدفمند و خردمندانه قدرت سخت و نرم در مقابله با تهدیدها به کار برد. وی معتقد بود، منابع اجباری^۲ و اقناعی^۳ شامل توانایی‌ها و برتری نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک باید در یک جهت هماهنگ شوند تا برآیند آن تداوم برتری یک کشور را تضمین کند. از سوی دیگر، قدرت هوشمند اصطلاحی بود که جوزف نای^۴ در سال ۲۰۰۳ پیشنهاد داد تا آن را در برابر این باور اشتباه قرار دهد که قدرت نرم به تنهایی می‌تواند راهنمای سیاست خارجی مؤثر باشد. همچنین در سال ۲۰۰۷ وی به همراه ریچارد آرمیتاژ^۵، معاون سابق وزارت خارجه، ریاست کمیسیونی دوحزبی را در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی بر عهده داشت که در جهت شناساندن مفهوم قدرت هوشمند تشکیل شده بود. نای و آرمیتاژ در گزارش خود به اهمیت و ضرورت به کارگیری این نوع قدرت تأکید کردند. در این گزارش قدرت هوشمند به معنای توسعه استراتژی منسجم پایگاه منابع و در واقع جعبه ابزاری برای دستیابی به اهداف است که هم شامل قدرت نرم و هم شامل قدرت سخت می‌شود. نای در کتاب قدرت‌های رهبری نیز بر همراه بودن این دو نوع قدرت با یکدیگر به عنوان مکمل تأکید دارد. به عقیده

^۱ . Suzanne Nossel

^۲ . Coercing

^۳ . Convincing

^۴ . Joseph Nye

^۵ . Richard Armitage

وی رهبران موفق در آینده کسانی هستند که مهارت به کارگیری دو قدرت را به صورت هوشمند داشته باشند (قربانی شیخ‌نشین و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳۹). باید اذعان داشت که در قدرت هوشمند توانایی نظامی بازتعریف می‌گردد. قدرت سخت با توانایی و قدرت نظامی همگام است، اما زمانی که قدرت سخت از طریق رویه‌های قدرت نرم به کار گرفته می‌شود، قدرت هوشمند تولید می‌نماید (Nye, 2004: 37). مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل آمریکا معتقد است که قدرت هوشمند سه ابزار مهم دارد؛ توسعه، دیپلماسی و دفاع. برخی نیز معتقد هستند که منابع قدرت هوشمند شامل دیپلماسی، اقتصاد، عوامل نظامی، سیاسی و ابزارهای فرهنگی است (شفیعی و پهلوانی، ۱۳۹۰: ۴۲۲-۴۲۳).

ب) سیکل قدرت

نظریه سیکل قدرت نخستین بار توسط چارلز دوران^۱ در اوایل دهه ۹۰ میلادی مطرح گردید و سپس در محافل علمی و دانشگاهی اشاعه یافت. این نظریه که درباره ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ بین‌المللی است، ادعا می‌کند که رشد و زوال قدرت ملی، کلیدی برای فهم وقوع جنگ‌های بزرگ به دست می‌دهد. به اعتقاد دوران، تغییر در قدرت ملی از یک الگوی منظم صعود، بلوغ و انحطاط پیروی می‌کند و این خط سیرها، رقابت‌های مرتبط با قدرت‌های بزرگ را انعکاس می‌دهند. هنگامی که این دولت‌ها با وارونگی غیرمنتظره‌ای در مسیر و میزان تغییر در خط سیر قدرت آنها مواجه می‌شوند در معرض شک‌های روانی گوناگون قرار می‌گیرند که خطر وقوع جنگ‌های عمده را افزایش می‌دهد. تعداد زیادی از قدرت‌های بزرگ که خودشان را تحت اجبار چنین وارونگی می‌یابند، گرایش زیادی به ورود به جنگ‌های بزرگ از خود نشان می‌دهند (Tessman & Chan, 2004: 131).

کانون اصلی توجه این نظریه از لحاظ محتوایی تعادل میان قدرت و نقش است. بر طبق این دیدگاه، نقش هر بازیگر تابعی از قدرت آن است. هماهنگی و تعادل میان قدرت و نقش موجب رضایت و صلح می‌گردد. البته رابطه معکوس نیز مصداق دارد. افزایش قدرت از یک سو و محدودیت‌های غیرقابل قبولی که توسط سیستم از طریق نقش محدود بر بازیگر تحمیل می‌شود، از سوی دیگر موجب نارضایتی و کوشش جهت پر کردن فاصله بین قدرت و نقش

^۱. Charles Doran

می‌گردد. در نتیجه قدرت جدید جهت تحصیل منابع، تعیین قواعد بازی و شکل دادن به نظام بین‌الملل به چالش با قدرت فائقه می‌پردازد. از این‌رو، نظریه سیکل قدرت تعادل در نظام بین‌الملل و ثبات ساختاری را مرتبط با این مسئله می‌داند که قدرت هژمون و متحدان آن از قدرت برتری نسبت به قدرت جدید و در حال ظهور برخوردار باشند. زمانی که قدرت چالشگر از قدرت مساوی یا بالاتری نسبت به قدرت، چالش گرفته شده برخوردار گردد، دوره دگرگونی و انتقال در سیستم فرا می‌رسد و ماهیت این انتقال با نحوه عملکرد قدرت به چالش گرفته شده همبستگی تام دارد (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۴۱-۱۴۲). از این رو، چند گزاره مهم از نظریه دوران مورد تاکید است:

۱. قدرت هر کشور تابع توانمندی‌های آن کشور است. پس قدرت هر کشور در نتیجه افزایش یا کاهش توانمندی‌های آن کشور می‌تواند افزایش یا کاهش یابد.
۲. قدرت هر بازیگر امری نسبی است و در مقایسه با قدرت سایر بازیگران می‌تواند مورد محاسبه قرار گیرد. به عنوان مثال، رشد منحنی قدرت یک بازیگر می‌تواند با نزول منحنی قدرت بازیگر دیگر همراه گردد.
۳. افزایش قدرت هر بازیگر به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود. به عبارت دیگر، جایگاه و نقش یک بازیگر بر نظام بین‌الملل تابع قدرت و توانایی آن بازیگر است.
۴. زمانی که قدرت یک بازیگر بر بازیگر دیگر فزونی گیرد و بازیگر نوظهور متقاضی افزایش نقش خود در صحنه بین‌المللی گردد، مرحله حساس یا نقطه عطفی در نظام بین‌الملل اتفاق می‌افتد که می‌تواند به دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل منجر شود.
۵. رفتار قدرت چالش شده (اصلی) در مقابل دعوی قدرت نوظهور (چالشگر) به سه شکل متجلی می‌گردد؛ استفاده از قدرت نظامی به شکل اقدام پیشگیرانه علیه کشور چالشگر، ایجاد ائتلاف گسترده به منظور تعدیل قدرت بازیگر جدید در صورتی که به تنهایی قادر به مهار قدرت جدید نباشد، پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی (اخوان‌زنجانی، ۱۳۸۴: ۱۶۱-۱۷۱).

در نهایت چارلز دوران به عنوان سردمدار نظریه سیکل قدرت سعی دارد، نشان دهد که افزایش قدرت بازیگرانی نظیر چین موجب افزایش نقش آن شده است و این کشور به صورت یک قدرت بزرگ ظهور خواهد کرد. وی در مقاله «نظریه چرخه قدرت و غلبه چین:

صلح آمیز و یا طوفانی؟^۱ به ظهور چین پرداخته است و می‌گوید با افزایش شتاب قدرت چین، این کشور خواهان نقش فعال‌تری در سیاست خارجی خود بوده است و یک ناپیوستگی در سیاست خارجی این کشور در مورد نظم بین‌المللی و امنیت در آینده رخ خواهد داد (Doran, 2012: 73).

ابعاد قدرت هوشمند هم‌مون در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد

از منظر اقتصادی باید اذعان داشت که نهادها و چارچوب اقتصاد جهانی ریشه در طرح‌هایی دارند که برای نظم نوین اقتصادی در آخرین مرحله جنگ جهانی دوم به وجود آمدند. در این راستا، آمریکا از طریق قدرت و رهبری خود در برتون وودز چندین نهاد نظیر «صندوق بین‌المللی پول»^۲ و «بانک بین‌الملل باساز و توسعه»^۳ به منظور تقویت نظم نوین اقتصاد جهانی طرح‌ریزی کرد و در جهت نهادینه کردن قواعد و قوانین تجارت آزاد چندجانبه‌گرا از طریق ایجاد و تحکیم توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت و رژیم تامین‌کننده منافع تجاری تمامی شرکت‌کنندگان در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال به نظم جدید اقتصادی شکل داد.

بر اساس آمار سال ۲۰۱۲ تولید ناخالص داخلی ایالات متحده ۱۵۰۸۲۹ تریلیون دلار و رشد اقتصادی آن ۱/۵ درصد و همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی ۴۹۶۰۱ دلار بوده است. نرخ رشد اقتصادی ایالات متحده آمریکا در سه ماهه پایانی سال ۲۰۱۴ به ۲/۲ درصد رسید که ابتدای سال گذشته ۲/۸ درصد بوده است. به گزارش وال استریت ژورنال، گزارش وزارت بازرگانی ایالات متحده آمریکا حاکی از این است که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی این کشور در سه ماهه آخر سال ۲۰۱۴ میلادی نسبت به زمان مشابه در سال قبل از آن کاهش یافت و از ۲/۸ درصد در ابتدای سال گذشته به ۲/۲ درصد رسید. میزان رشد اقتصادی ایالات متحده آمریکا در سه ماهه آخر سال ۲۰۱۵ به رقم ۰٫۷ درصد رسید که نسبت به سه ماهه پیش از آن اندکی افت داشت. میانگین رشد اقتصادی این کشور در کل

^۱. Power Cycle Theory and The Ascendance of China : Peaceful or Stormy?

^۲. International Monetary Fund

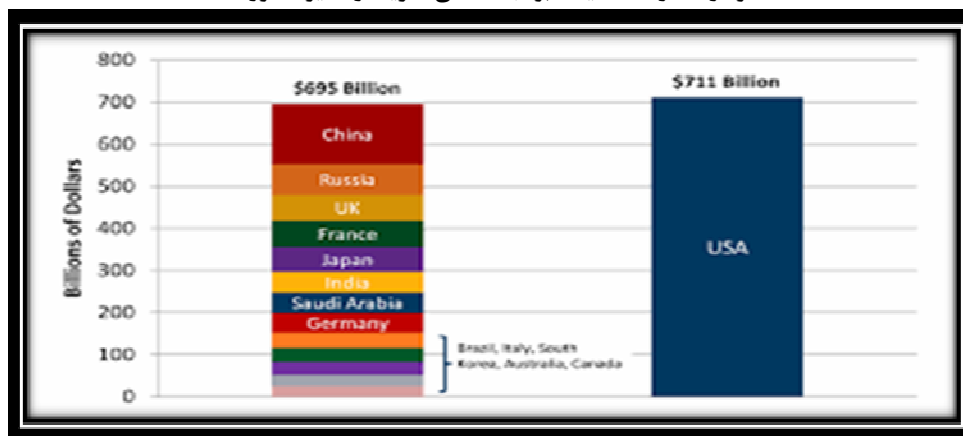
^۳. International Bank for Reconstruction and Development

تاثیر قدرت هوشمند بازیگران سازمان همکاری شانگهای و بریکس بر دینامیک سیکل... /۱۷۳

سال ۲۰۱۵ نیز ۲/۴ درصد گزارش شده که نسبت به سال ۲۰۱۴ تغییری نکرده است (http:// wikipedia.org/ ...2015/11/6).

از منظر نظامی نیز باید اذعان داشت که استراتژیست‌های آمریکایی با بهانه قرار دادن تاثیرات منازعات منطقه‌ای بر امنیت جهانی، فرصت پیدا کرده‌اند تا طرح تنها ابرقدرت نظامی جهان را به اجرا گذارند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت در حال حاضر هیچ قدرت نظامی در جهان توانایی مقابله مستقیم نظامی با این کشور را ندارد و افزایش قدرت نظامی آمریکا و فاصله گرفتن آن با قدرت سایر کشورها همچنان ادامه دارد. در حال حاضر بودجه آمریکا از مجموعه بودجه نظامی کشورهای ژاپن، آلمان، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، روسیه و چین بیشتر است و ایالات متحده از نظر جهانی در موقعیت و جایگاهی قرار دارد که گسترش نقشش اجتناب ناپذیر است (Gold, 2014:73).

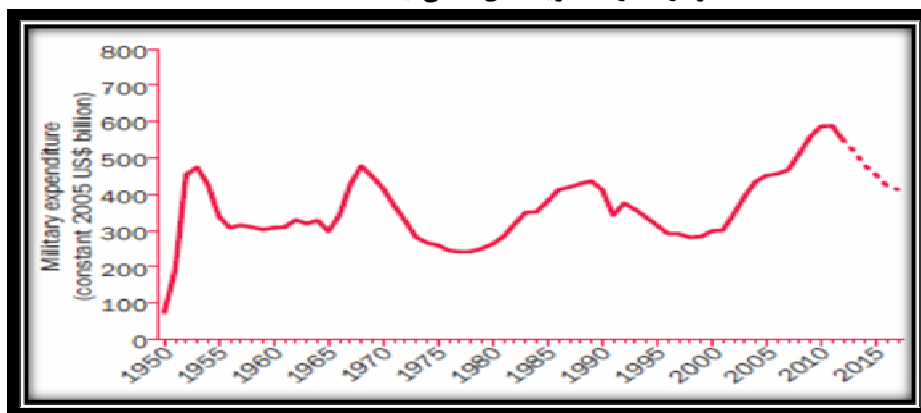
نمودار شماره ۱: مقایسه بودجه نظامی آمریکا و سایر کشورها



Source: (Sipri, Military Expenditure Database...2013/8/7)

بر این اساس ایالات متحده با ۷۱۱ میلیارد دلار رتبه اول هزینه‌های نظامی جهان را در سال ۲۰۱۱ دارا است. در سال ۲۰۱۲ هزینه‌های نظامی ایالات متحده ۵/۶ درصد کاهش یافت. با این حال ایالات متحده در مقام اول هزینه‌های نظامی جهان با ۶۸۵/۳ میلیارد دلار بوده است. آینده و چشم انداز هزینه‌های نظامی آمریکا در این سال مسئله اصلی مباحث سیاسی ایالات متحده آمریکا بوده است (Sipri, 2012:6).

نمودار شماره ۲: هزینه های نظامی ایالات متحده ۱۹۵۰-۲۰۱۵



Source: (Sipri, Military Expenditure Database...2015/10/23)

الگوی کاهش و افزایش هزینه‌های نظامی در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ نیز مانند سال ۲۰۱۲ بوده است و ایالات متحده همچنان بزرگترین قدرت نظامی جهان باقی ماند. سهم ایالات متحده از صادرات تسلیحات نظامی در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ به ترتیب ۲۹ و ۳۱ درصد بوده است (Sipri, 2014:14).

از منظر سیاسی باید اذعان داشت که ایالات متحده آمریکا همواره یکی از اهداف خود را خصوصاً پس از ویلسون، سیاست ترویج دموکراسی اعلام کرده است. گسترش دموکراسی اولین اولویت خود را در حفظ هژمونی آمریکا می‌یابد. پس از جنگ سرد و آغاز یکه‌تازی ایالات متحده به عنوان تنها قدرت برتر و هژمون در سطح نظام بین‌الملل، تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی تحت سیطره این کشور قرار داشته و با همراهی دولت‌های قدرتمند اروپایی از جمله فرانسه، انگلیس و آلمان عملاً سازمان‌های بین‌المللی را به‌عنوان ابزاری جهت رسیدن به اهداف خود تبدیل نموده‌اند. در زمینه دیپلماسی عمومی نیز با شروع جنگ سرد، با توجه به ماهیت دو قطبی نظام بین‌الملل، دیپلماسی عمومی آمریکا وارد مرحله جدیدی شد و آژانس اطلاعاتی ایالات متحده که خود در واقع محصول جنگ سرد بود، وظایف و کارکردهای خطیری بر عهده گرفت (Duffy, 2009:325-326). مهم‌ترین تجربه آمریکا در زمینه اعمال دیپلماسی عمومی، در دوران جنگ سرد و در برابر بلوک شرق قابل ملاحظه بود. در واقع، استفاده از ابزار قدرت نرم علیه شوروی در چارچوب استراتژی کلان آمریکا برای مهار و سد نفوذ کمونیسم قابل تعریف است. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز موضوع ارتباط افکار عمومی و سیاست خارجی دولت‌ها در قالب دیپلماسی عمومی توسط

حاکمان آمریکا به شدت مورد توجه قرار گرفت و هدف از دیپلماسی عمومی طرح داستان از منظر آمریکا و اشاعه و ترویج مارک و نگرش آمریکا عنوان گردید.

منابع اجباری قدرت بازیگران سازمان همکاری شانگهای و تقابل با ایالات متحده

با توجه به ابعاد قدرت هوشمند ایالات متحده آمریکا، بازیگران سازمان همکاری شانگهای نیز در این زمینه تلاش قابل توجهی انجام داده‌اند. از جمله ابعاد قدرت هوشمند این سازمان در قبال ایالات متحده استفاده از قدرت سخت (مولفه‌های نظامی، امنیتی و همکاری‌های اقتصادی) مورد نظر اعضا است که می‌توانند نظم هژمونیک را به چالش بکشاند و دینامیک سیکل قدرت را به نفع خود تغییر دهند. در این راستا، برای رهبران کشورهای منطقه آسیای مرکزی، کسب همکاری و کمک از کشورهای نظیر چین و روسیه جهت تامین امنیت و مقابله با تهدیدهای مشترک اهمیت به‌سزایی دارد. همکاری قرقیزستان، تاجیکستان و قزاقستان با این دو کشور مجمع «شانگهای ۵» را ایجاد کرد (کولایی، ۱۳۸۹: ۲۴۱). با عضویت ازبکستان در ژوئن ۲۰۰۱، گروه شانگهای پنج به سازمان همکاری شانگهای تغییر نام یافت و این سازمان در سال ۲۰۰۲ به عنوان یک سازمان بین‌المللی معرفی شد (انوری و رحمانی موحد، ۱۳۸۸: ۱۰). این سازمان در واقع انعکاسی از افزایش همکاری امنیتی بین روسیه و چین است که از منتقدان اصلی هژمونی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌المللی هستند. عدم عضویت ایالات متحده در سازمان همکاری شانگهای بر اهمیت آن افزوده است زیرا نظم پس از جنگ سرد یک نظم آمریکایی است و عدم عضویت ایالات متحده در این سازمان، ممکن است به این معنا باشد که رویاروی آمریکا قرار دارد (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۸).

اهمیت دیگر سازمان همکاری شانگهای این است که می‌تواند، تأثیرات مهمی بر مباحث نظری درباره روابط بین‌المللی نظیر آینده نظام تک‌قطبی و ظهور شکل‌های جدیدی از موازنه قوا داشته باشد. از آنجایی که سازمان همکاری شانگهای از قدرتهای درجه دوم تشکیل شده و این قدرت‌ها اقداماتی را برای تغییر یا اصلاح موازنه قوای جهان کنونی شروع کرده‌اند، بسیار جالب توجه است زیرا تاکنون ائتلاف توازن‌دهنده قدرتمندی برای تغییر موازنه حاکم شکل نگرفته است. بنابراین فهم عمیق ریشه‌های شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای به قلب مباحث نظری روابط بین‌المللی باز می‌گردد. در واقع این سازمان می‌تواند گامی در جهت یک اتحاد علیه ایالات متحده

باشد. در ارتباط با مسئله تروریسم نیز نوعی تقابل بین سازمان همکاری شانگهای و ایالات متحده دیده می‌شود. در حالی که آمریکا موضوع اسلام‌گرایی را در سطح رویکرد مهم‌ترین تهدید علیه هژمونی لیبرال دموکراسی تلقی می‌کند و در سطح عملکرد از راه ایجاد پیوند میان تروریسم و جریان اسلام‌گرایی این موضوع را بهانه‌ای برای تحقق اهداف هژمونیک خود قرار داده است، کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای به موضوع تروریسم یا جریان اسلام‌گرایی افراطی فقط از نظر امنیت داخلی نگاه می‌کنند (همان: ۵۹).

در زمینه منافع اقتصادی باید اذعان داشت که سازمان همکاری شانگهای از راه ایجاد انگیزه‌های اقتصادی توانست، سطح همکاری‌ها را میان اعضا گسترش دهد. در همین راستا، انعقاد توافقنامه‌های تجاری میان اعضا و فعالیت‌های اقتصادی سازمان انگیزه‌های برای جلب کشورهای ضعیف در آسیای مرکزی می‌شود تا به گسترش همکاری‌ها کمک کنند. از دیگر اهداف اقتصادی این سازمان، جستجو برای منابع جدید انرژی با هدف کاهش اتکا به ذغال سنگ و نیز گسترش دسترسی به بازارهای مصرفی کشورهای آسیای مرکزی و روسیه است (انوری، ۱۳۸۰: ۶). در رابطه با مسائل اقتصادی هم در اسناد رسمی و هم در اقدام‌های سازمان، تمرکز اقتصادی با میزانی از انحصارگری وجود دارد. در واقع، یک تحلیل محتوایی از سازمان همکاری شانگهای نشان می‌دهد که اعضای این سازمان یک بلوک اقتصادی انحصاری را در مقابل یک‌جانبه‌گرایی آمریکا شکل داده‌اند. تنش‌زدایی و عادی‌سازی در روابط بین چین و روسیه که از اهداف این سازمان بود بر اهمیت آن افزوده است. بعضی از تحلیلگران معتقد هستند که سازمان همکاری شانگهای به منظور عادی‌سازی روابط روسیه و چین شکل گرفته است. از جمله نیکولاس اسواستم^۱ معتقد است که سازمان همکاری شانگهای در اعتمادسازی بین دولت‌های عضو موفق بوده است. او معتقد است دستاورد سازمان، تغییر روابط گذشته بین اعضا و ایجاد فرآیندی رو به جلو در روابط بین اعضا بوده است (Swastrom, 2004: 45). این امر به معنای استحکام بیشتر روابط بین روسیه و چین است. بر این اساس، استحکام روابط چین و روسیه در قالب این سازمان می‌تواند برای آمریکا یک هشدار جدی در بر داشته باشد.

بر این اساس، مواجهه با یک‌جانبه‌گرایی از مواردی است که جایگاه سازمان همکاری شانگهای را در تحلیل‌های سیاسی امنیتی ارتقاء داده است. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۹۰ میلادی، متوازن نبودن امور جهانی به گونه‌ای به وجود آمده است

^۱. Nicholas Swastrom

که هیچ وزنه تعادلی در مقابل تنها ابرقدرت جهانی یعنی ایالات متحده وجود ندارد. بنابراین، این کشور یک‌جانبه‌گرایی خود را در هر کجا و هر کاری که مایل باشد، از جمله اعمال زور در رسیدن به اهداف قانونی و غیرقانونی خود به کار می‌برد. این عامل نیاز به نوعی وزنه تقابل در مقابل یک‌جانبه‌گرایی را افزایش می‌دهد و سازمان همکاری شانگهای در حالی که نه ادعا دارد که یک بلوک نظامی است، نه هیچ کشوری را مورد هدف قرار می‌دهد، نماینده یک مرجع قدرتمند در امور جهانی بوده و می‌تواند حداقل به‌عنوان یک وزنه تعادل در منطقه، توازن برقرار کند (رحمان، ۱۳۸۵: ۹). استفن بلانک^۱، مخالفت با رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا را مهم‌ترین هدف سازمان شانگهای می‌داند. به گفته وی این موضوع در میان مقامات آمریکایی وجود دارد که سازمان شانگهای ابزار چین برای اجرای سیاست ضدآمریکایی آشکار خود در آسیای مرکزی است. در این مورد که سازمان شانگهای به دنبال مهیا کردن زمینه تعامل چین با آسیای مرکزی و به‌عنوان عاملی برای بیرون راندن آمریکا از این منطقه عمل می‌کند، تردیدی وجود ندارد (Blank, 2007: 13).

در این زمینه، چین و روسیه در برابر تحولات پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بازسازی و تقویت سازمان همکاری شانگهای را مورد توجه بیشتر قرار دادند. این سازمان که برای حل و فصل دعاوی ارضی و اختلافات ارضی کشورهای منطقه به‌ویژه میان چین و روسیه ایجاد شده بود از اجلاس سران در سال ۲۰۰۲ در سنت پترزبورگ با تصویب کلیه اعضا به سطح یک سازمان بین‌المللی برای ایفای نقش تأمین امنیت بر پایه همکاری‌های جمعی ارتقاء یافت. رهبران این کشورها برای تأسیس نهاد مرکزی ضد تروریسم در قرقیزستان (بیشکک) موافقت کردند. از این اجلاس به بعد سازمان شانگهای مبارزه با تروریسم، جلوگیری از وقوع درگیری‌های نظامی و تأمین امنیت را نیز در شمار اهداف و برنامه‌های خود قرار داد ولی کاملاً روشن بود که با حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اعضای این سازمان از انزواء بسیار بیمناک شده بودند. حضور آمریکا و ناتو هشدار جدی برای ایفای وظایف مورد نظر اعضای سازمان شانگهای به شمار می‌آمد (کولایی، ۱۳۸۵: ۴۱).

بنابراین، سازمان شانگهای از این نظر که به‌عنوان یک نیروی قدرتمند در مقابل هژمونی‌گرایی و سیاست قدرت است، اهمیت ویژه‌ای دارد. این سازمان به حق کشورها برای توسعه دادن سیاست‌ها، اقتصادها و جوامع آنها به روش خودشان احترام گذاشته و مخالف

^۱. Stefan Blank

سوءاستفاده از قدرت اجرایی حقوق بشر یا حقوق بشردوستانه با هدف دخالت در امور داخلی کشورها است و از همبستگی کشورهای عضو برای ایجاد نظم نوین سیاست و اقتصاد بین‌المللی حمایت می‌کند (Chung, 2004: 991). بیانیه ۲۰۰۴ سازمان شانگهای مبنی بر خروج نیروهای آمریکایی از منطقه آسیای مرکزی نشان می‌دهد که اعضای سازمان شانگهای دسترسی ایالات متحده به قلمروهای خود برای رفت و آمد را مجاز نمی‌دانند. شایان ذکر است که چین و روسیه و دیگر دولت‌های آسیای مرکزی اجازه استفاده از فضای هوایی خود را برای مبارزه با تروریسم به آمریکا داده و حتی مکان‌هایی را برای پایگاه‌های ایالات متحده تدارک دیده بودند. اما این جریان در سال ۲۰۰۴ زمانی که اعضای سازمان همکاری شانگهای بیانیه تقاضای تعیین تاریخ خروج نیروهای آمریکایی از منطقه را صادر کردند، برعکس شد. بر اساس این درخواست نیروهای آمریکایی در پایان سال ۲۰۰۵ پایگاه نظامی خان آباد از پاکستان را ترک کردند. از این‌رو، تحت فشار قرار دادن آمریکا برای ترک پایگاه‌های خود در آسیای مرکزی از جمله دیگر اهداف مهم این سازمان محسوب می‌شود (Wilson, 2004: 171).

در این راستا، رویکرد امنیتی مبنایی است که روسیه برای سازمان همکاری شانگهای قائل است زیرا احیای هژمونی خود در روابط با دول آسیای مرکزی را دنبال می‌کند و سعی دارد تا نفوذ خود بر منطقه را باز یابد. فراتر از مسئله مذکور مقابله با یک‌جانبه‌گرایی‌های آمریکا و فعالیت‌های مداخله‌کننده نظامی ناتو در صدر اهداف امنیتی روسیه در قالب سازمان قرار دارد. تفکرات ایالات متحده در رابطه با برقراری ثبات و امنیت به دوران جنگ سرد باز می‌گردد و این کشور بر آن است تا امنیت را از طریق نظامی‌گری و حضور هرچه بیشتر ناتو محقق کند و همین مسئله روسیه را به مقابله وادار می‌نماید تا با بهره‌گیری از سازمان همکاری شانگهای توازن در مقابل منافع آمریکا در آسیای مرکزی و مناسبات ناتو با کشورهای جناح غربی اوراسیا را برقرار کند (Matveeva & Giustozzi, 2008: 39). علاوه بر این، ظرفیت‌های روسیه و سیاست‌گذاری‌های آنی و یکباره پوتین نیز عامل دیگری است که می‌تواند آمریکا و ناتو را از انجام هر گونه فعالیت امنیتی و سیاسی در حیطات خلوت روسیه یعنی آسیای مرکزی و قفقاز باز دارد. به عقیده پوتین کشورهای منطقه با توجه به نزدیکی فرهنگی، تمدنی و حتی زبانی، مصالح و منافع یکدیگر را بهتر درک می‌کنند و حتی نزدیکی جغرافیایی بین آنها باعث می‌شود تا ذهنیتی مشابه یکدیگر داشته باشند. همکاری کشورها در قالب سازمان همکاری شانگهای نه تنها به شکوفایی اقتصادی آنها منجر می‌شود، بلکه از لحاظ سیاسی و

بین‌المللی نیز موقعیت هر کدام را تحکیم می‌بخشد (انوری و رحمانی موحد، ۱۳۸۸: ۷۷). چین نیز در زمینه امنیتی نگرانی‌هایی دارد که ایالت سین کیانگ از جمله آنها است. چین از تبعات احتمالی استقلال کشورهای آسیای مرکزی بر جمعیت ترک و مسلمان‌نشین «ایقورها» در ایالت مذکور احساس نگرانی دارد و از این رو می‌تواند، مسئله را در قالب سازمان همکاری شانگهای و همکاری بیش از پیش با اعضاء حل و فصل نماید.

بر این اساس، باید اذعان داشت که سازمان همکاری شانگهای به‌عنوان ساختاری نوپا و در حال بالندگی ضمن آنکه خود را در جایگاه سازمانی پویا و با چشم‌اندازی روشن در جهت تأمین همکاری‌های متنوع منطقه‌ای و تأمین خواسته‌های کشورهای منطقه مطرح ساخته، به‌عنوان برجسته‌ترین نهاد همگرایی کشورهای مستقل با هدف برقراری همکاری‌های چندجانبه منطقه‌ای و ایجاد قطبی جدید در برابر راهبرد یک‌جانبه‌گرایی آمریکا مطرح شده است که می‌تواند بر بنیاد قدرت هوشمند سیکل قدرت را تحت تأثیر اقدامات خود قرار دهد. در این راستا، چین به دلایل استراتژیک مهمی به شدت نگران محاصره استراتژیک خود توسط آمریکا است و پایگاه‌های نظامی آمریکا در مناطق مختلف اطراف قلمرو خود را تهدیدی اساسی برای امنیت و منافع خود ارزیابی می‌کند. به ویژه حضور آمریکا در منطقه آسیای مرکزی را مخالف با امنیت نظامی و منافع اقتصادی خود می‌داند. بنابراین تلاش می‌کند با تقویت هر چه بیشتر سازمان همکاری شانگهای از آن به‌عنوان یک اهرم قدرت استفاده کند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۵: ۹۳-۱۲۱). در این راستا، می‌توان به تهدیدهای دیگری اشاره کرد که تلاش چین برای ایجاد موازنه نرم در قبال ایالات متحده را افزایش می‌دهد. این تهدیدها عبارت هستند از وجود گفتمان‌های خصومت‌آمیز، تفاوت در نظام‌های اجتماعی و سیاسی، عدم توازن در سطح توسعه اقتصادی و سنت دیرین ناسازگاری قومی و خیزش آن در روابط میان دولت‌های منطقه (Dent, 2002: 4-8)، افزایش نگرانی از قدرت در حال رشد چین به‌ویژه بعد از بحران تنگه تایوان در سال ۱۹۹۶ و شکل‌گیری نظریه «تهدید چین»^۱ (Preble, 2006: 13-15)، تغییرات در ترکیب قدرت در ساختار بین‌المللی آسیای شرقی و منازعه بین چین، کره جنوبی و ژاپن بر سر رهبری منطقه و حضور ژئوفیزیک ایالات متحده و موقعیت آن به‌عنوان دولت دوفاکتوی منطقه و مانع تراشی آن در روند تاسیس نهادهایی مانند تاسیس بخش آسیایی صندوق

^۱. China Threat

بین‌المللی پول و دیگر سامانه‌های اقتصادی منطقه بدون حضور آمریکا و هژمونی چالش‌های امنیتی در نظام تفکرات استراتژیک آمریکا علیه چین (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۷۷).

بنابراین، بسیاری از صاحب‌نظران معتقد هستند، اصل مورد نظر سازمان همکاری شانگهای، همگرایی در برابر اعمال نفوذ آمریکا در سراسر آسیای مرکزی است که به دنبال حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ در نیویورک و واشنگتن آغاز شد. برخی تحلیلگران از سازمان شانگهای به دلیل حفظ ثبات در منطقه‌ای راهبردی و دارای وضعیت دشوار ستایش می‌کنند. با این حال بسیاری از تحلیلگران سازمان همکاری شانگهای را پایگاهی بر ضد توسعه‌طلبی و دخالت‌های آمریکا در آسیای مرکزی می‌دانند. با تشدید رقابت‌ها بین ایالات متحده آمریکا از یک سو و چین و روسیه از سوی دیگر، سازمان همکاری شانگهای نخستین ابتکار بین‌المللی چین و روسیه برای مقابله با نفوذ رو به رشد آمریکا در منطقه آسیای مرکزی به حساب می‌آید که به یکی از عوامل تعیین‌کننده در منطقه تبدیل شده است. این سازمان توانسته است پیش از همه مانند مظهر وحدت روسیه و چین، دو ابرقدرت در حال ظهور پدیدار شود. اهمیت سازمان شانگهای زمانی مورد توجه بین‌المللی قرار گرفت که این سازمان در سال ۲۰۰۴ تقاضا کرد تا آمریکا جدول زمانی را برای برچیدن پایگاه‌ها و تسلیحات خود از جمهوری‌های آسیای مرکزی ارائه کند (بای، ۱۳۸۷: ۲). نکته قابل توجه این است که سازمان شانگهای منافع استراتژیک آمریکا را حداقل در آسیای مرکزی در معرض خطر قرار داده است. در واقع، جدا از اظهار نظرهای مقامات آمریکایی مبنی بر تعهد آمریکا به گسترش ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر در جهان، اوراسیا منطقه‌ای است که به دلایل استراتژیک مربوط به انرژی، امنیت و تجارت مورد توجه این کشور قرار دارد (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۷۰). در این زمینه بسیاری از کارشناسان معتقدند که طرح گسترش ناتو به شرق تا کشاندن جمهوری‌های قفقاز و سپس آسیای مرکزی به این پیمان ادامه خواهد داشت. تمرکز ویژه بر مسائل مناطق آسیای مرکزی و قفقاز و پشتیبانی از اقدامات روس‌گريزانه برخی جمهوری‌ها نظیر گرجستان و ازبکستان از سوی رهبران ناتو می‌تواند نشانه‌هایی از احتمال پیگیری طرح گسترش ناتو به شرق تا مرحله پذیرش کشورهای این مناطق به عضویت ناتو باشد (آقایی و راهدار، ۱۳۹۴: ۱۹۸).

همکاری‌های اقتصادی میان اعضای سازمان همکاری شانگهای یکی دیگر از مهم‌ترین ابزارهای اجباری این سازمان در جهت تسهیل روابط میان خود و تقابل با ایالات متحده محسوب می‌شود. در این راستا در سال ۲۰۰۱، اعضای سازمان همکاری شانگهای در راستای

جهت گیری اقتصادی و همکاری های تجاری و ارائه تسهیلات به توافق رسیدند و یادداشت تفاهمی نیز به امضا رساندند. در سال ۲۰۰۳، توافقنامه ای مبنی بر همکاری های اقتصادی و تجاری چندجانبه تا سال ۲۰۲۰ امضا شد. در این توافقنامه زمینه های تجاری و سیاست های سازمان در بلند مدت جهت همکاری های اقتصادی در منطقه مورد بحث قرار گرفت. یک سال بعد از این نشست در سال ۲۰۰۴، سندی شامل ۱۲۷ برنامه مشخص برای افزایش سطح تجارت میان کشورهای عضو به امضا رسید. در نشست مسکو در ۲۵ اکتبر ۲۰۰۵، دبیر کل سازمان اعلام کرد که طرح های مشترک سازمان در زمینه انرژی از اولویت بالایی برخوردار هستند. این طرح ها شامل کشف، استخراج و بهره برداری از حوزه های نفت و گاز و استفاده مشترک از منابع آب شیرین بوده است. در سال ۲۰۰۶ در بیانیه پایانی نشست سران بر فعالیت های اقتصادی تجاری چندجانبه میان اعضا و نیز تنظیم برنامه اجرایی در این زمینه تاکید شد و چین به عنوان نزدیک ترین قدرت اقتصادی در این سازمان از اختصاص ۹۰۰ میلیون دلار صادراتی ترجیحی برای گسترش فعالیت های تجاری و اقتصادی کشورهای عضو خبر داد. ارزش قراردادهای موافقتنامه های تجاری که بین اعضا در نشست ژوئن ۲۰۰۶ بین سران در سازمان همکاری شانگهای چین به امضا رسید، حدود ۲ میلیارد دلار بود. مهم ترین موافقتنامه در این نشست شامل قرارداد بزرگ راه تاجیکستان و ازبکستان، خطوط برق تاجیکستان با ولتاز بالا، کارخانه سیمان قرقیزستان با تولید روزانه ۲۵۰۰ تن و ایستگاه برق آبی قزاقستان بود. این در حالی بود که تا سال ۲۰۰۶، ارزش مبادلات اقتصادی و تجاری کشورهای عضو به ۱۵ میلیارد دلار رسیده بود. طی این نشست ها، شورای همکاری های بازرگانی شانگهای تاسیس شد. این شورا بدنه غیردولتی سازمان همکاری شانگهای محسوب می شود که از طریق برگزاری نشست بین سازمان ها و شرکت های تجاری کشورهای عضو به توسعه و بسط همکاری های اقتصادی در درون سازمان کمک می رساند؛ ضمن اینکه به عنوان نهاد مشورتی برای کشورهای عضو و سازمان همکاری شانگهای نیز محسوب می شود. یکی دیگر از ویژگی های مهم شورای بازرگانی این است که در کنار اولویت همکاری های چندجانبه در حوزه های انرژی، حمل و نقل، مخابرات، اعتباری و بانکی، توجه ویژه ای به اثر متقابل کشورهای عضو سازمان همکاری های شانگهای در امور آموزش و پرورش، علوم و فناوری، بهداشت و کشاورزی دارد و برای هر کدام از این حوزه ها نیز کارگروه تاسیس کرده است. اواسط ژوئن ۲۰۰۹ در شهر یکتاترینبورگ، نشست سران سازمان همکاری شانگهای و بلوک اقتصادی

بریک (برزیل، روسیه، هند و چین) برگزار شد تا این سازمان با پر رنگ کردن وجه اقتصادی، خود را عنوان یک سازمان فرامنطقه‌ای معرفی کند (عابدی، ۱۳۹۰: ۸-۱۰).

شایان ذکر است که از مهم‌ترین طرح‌های همکاری نفتی میان کشورهای عضو این سازمان همکاری شانگهای، ساخت لوله نفت قزاقستان به چین است. فاز اول این خط لوله به طول ۱۲۴۰ کیلومتر، سالانه ۱۰ میلیون تن نفت خام را از منطقه آتاسو^۱ به استان آلاشانکو^۲ در منطقه خودمختار سین کیانگ^۳ چین منتقل می‌نماید. علاوه بر این، قرارداد دیگری بین دو کشور شرکت قزاق ترانس گاز قزاقستان و شرکت چین ترانس برای احداث خط لوله جدید بینو - بوزی - شیمکنت به امضا رسیده است (عابدی، ۱۳۹۰: ۱۱).

منابع اقناعی قدرت بازیگران سازمان همکاری شانگهای و تقابل با هژمون

بازیگران سازمان همکاری شانگهای علاوه بر قدرت سخت، قدرت نرم را نیز در دستور کار خود قرار داده‌اند تا بتوانند کارآیی لازم در مقابل هژمون و دگردیسی در دینامیک قدرت را داشته باشند و بدین ترتیب پازل قدرت هوشمند خود را تکمیل نمایند. در این راستا، ابعاد سیاسی، فرهنگی، فناوری، ارتباطات و اطلاعات و دیپلماسی عمومی در دستور کار سازمان قرار دارد. کشورهای عضو این سازمان به‌ویژه چین و روسیه به دلایل استراتژیک به شدت نگران محاصره استراتژیک خود توسط آمریکا هستند و پایگاه‌های نظامی آمریکا در مناطق مختلف اطراف قلمرو خود را تهدیدی اساسی برای امنیت و منافع خویش ارزیابی می‌کنند. به ویژه حضور آمریکا در منطقه آسیای مرکزی را مخالف با امنیت نظامی و منافع اقتصادی خود می‌دانند. بنابراین تلاش می‌کنند، علاوه بر قدرت سخت با تقویت هر چه بیشتر قدرت نرم و دیپلماسی عمومی سازمان همکاری شانگهای از آن به عنوان یک اهرم قدرت استفاده نمایند. در واقع، بازیگران این سازمان بر این باور هستند که تقابل با هژمون از طریق قدرت هوشمند امکان‌پذیر خواهد بود و برای انجام این کار باید در زمینه مسائل فرهنگی و دیپلماسی عمومی نیز فعال باشند. در این راستا، دیپلماسی عمومی توسط بازیگران سازمان

^۱. Atasu

^۲. Alashankou

^۳. Xinjiang

همکاری شانگهای به‌ویژه چین و روسیه برای جلوگیری از تصویرسازی منفی توسط هژمون و متحدانش در دستورکار آنان قرار گرفته است.

آنها به منظور ترمیم این وجهه منفی، اذهان عمومی را هدف قرار داده و سعی دارند با تحت تأثیر قرار دادن مردم کشورهای گوناگون این احساسات منفی را تغییر دهند و هویت خود را نزد مردم و دولت‌های آنان بازسازی کنند. به عبارت دیگر همزمان با قدرت‌یابی شانگهای در سیاست بین‌الملل و لزوم استفاده موثر آن از ابزارهای نرم برای تعمیق و نهادینه کردن نفوذ و قدرت خود در این عرصه، رهبران این کشورها تلاش دارند تا به صورت موثری از دیپلماسی عمومی در جهت ایجاد یک تصویر مطلوب با ویژگی‌هایی مانند یک بازیگر قابل اعتماد، همکاری طلب، صلح‌طلب، بازیگر مسئول و هم‌نوا با جامعه بین‌الملل استفاده نمایند. در مجموع، بنیادی‌ترین پیام دیپلماسی عمومی بازیگران شانگهای به‌ویژه چین در سال‌های اخیر را می‌توان بیان ارزش‌های رفتاری و مدنظر خود به خصوص به جهان غرب دانست که شاید مهم‌ترین اصل مورد نظر آنها در قالب اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها قابل تحلیل باشد. انجمن مردمی دوستی با کشورهای خارجی، دانشگاه‌ها و نهادهای علمی و آموزشی، سازمان‌های مربوط به زنان و جوانان، تبادلات فرهنگی، جشنواره‌ها، فیلم‌ها، موسیقی، نهادهای دینی، ورزش و توریسم در واقع ابزارهای دیپلماسی عمومی چین و همچنین نیروها و شاخص‌های این کشور برای گسترش و ارائه یک تصویر مطلوب از خود است. در سالیان اخیر کشورهای همسایه چین، قدرت‌یابی این کشور را به‌عنوان یک تهدیدی برای امنیت هستی‌شناختی خود تصور کرده‌اند. به همین منظور چین تلاش دارد تا با استفاده از دیپلماسی عمومی چنین نگرانی‌هایی را تا حد ممکن کاهش داده و خنثی نماید. در این راستا یکی از ابزارهای دیپلماسی عمومی چین، مؤسسات و نهادهای کنفوسیوسی است که نمونه الگوبرداری شده از شورای فرهنگی بریتانیا و نمونه‌های دیگر در کشورهای غربی می‌باشد. در واقع چین نهادهای کنفوسیوسی را با ۳۲۷ پارتمان در ۵۳ کشور در سال ۲۰۰۴ به منظور ارتقاء و آموزش زبان و فرهنگ چینی بنیاد نهاده است. این نهادها و مؤسسات با الگوگیری از موسسه گوته آلمان و شورای فرهنگی بریتانیا طراحی شده است. شورای دولتی چین سالانه ۱۲ میلیون دلار به نهادهای کنفوسیوسی اختصاص داده و دولت چین نیز ۲۵ میلیون دلار به منظور آموزش زبان چینی می‌پردازد (زارع، ۱۳۹۲: ۳). این مسائل

نشان می‌دهد که قدرت هوشمند سازمان همکاری شانگهای به منظور تقابل با نظم هژمونیک و دگرذیسی در سیکل قدرت به میزان قابل توجهی افزایش یافته است.

منابع اجباری قدرت بازیگران بریکس و دگرذیسی در دینامیک سیکل قدرت

ایده بریک، ابتدا در نوامبر ۲۰۰۱ توسط جیم اونیل^۱ مدیر تحقیقاتی گلدمن ساکس^۲ برای توصیف کشورهای با ظرفیت بالای اقتصادی در حال رشد که می‌توانند منجر به جابه‌جایی قدرت‌های اقتصادی شوند، کشف شد. این کشورها شامل برزیل، روسیه، هند و چین می‌شود که در آوریل ۲۰۱۱ با پیوستن آفریقای جنوبی به این گروه، شکل آن به گروه بریکس تبدیل گشت (Haibin, 2010:2). گروه بریکس متشکل از قدرت‌های نوظهوری است که طی دو دهه گذشته ضمن برخورداری از رشد اقتصادی از جایگاه مطلوب سیاسی بهره‌برده‌اند و به قطب‌های سیاسی - اقتصادی جدیدی در نظام بین‌الملل تبدیل گشته‌اند. این کشورها از توان و تمایل لازم برای تغییر قدرت سیاسی - اقتصادی جهان برخوردار هستند. در حقیقت، حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک و اقدامات متعاقب آن از جمله حمله به افغانستان و عراق که در نتیجه منجر به کاهش اعتماد به کشورهای غربی گردید، اونیل را متقاعد نمود که سلطه غرب فروپاشیده است و نیازمند یک جایگزین و یا حداقل یک مکمل می‌باشد. در این زمان رشد اقتصادی چین و عضویت آن در سازمان تجارت جهانی و افزایش توان اقتصادی برزیل، هند و روسیه این امکان را به اونیل داد که از نیروی جدیدی در عرصه بین‌المللی سخن بگوید. اولین برخورد رسمی میان اعضای گروه بریک در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۶ در حاشیه شصت و یکمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک با حضور وزرای خارجه برزیل، روسیه، هند و چین صورت گرفت. اولین اجلاس رسمی بریک که برخی از آن با عنوان آغاز شکل‌گیری بریک یاد می‌کنند در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹ در یکتاترینبورگ^۳ روسیه با حضور رهبران برزیل، روسیه، هند و چین برگزار گردید. پس از آن اعضا به صورت سالانه اجلاس‌های رسمی خود را برگزار کرده‌اند که از جمله اجلاس دوم در سال ۲۰۱۰ در برزیل، اجلاس سوم در سال ۲۰۱۱ در چین، اجلاس چهارم در سال ۲۰۱۲

^۱. Jim O'Neill

^۲. Goldman Sachs

^۳. Yekaterinburg

در دهلی نو، اجلاس پنجم در سال ۲۰۱۳ در آفریقای جنوبی و اجلاس ششم در سال ۲۰۱۴ در برزیل و اجلاس هفتم در جولای ۲۰۱۵ در مسکو بوده است. اجلاس هشتم نیز در تاریخ ۱۵ و ۱۶ اکتبر ۲۰۱۶ در شهر گوا به ریاست هند برگزار خواهد شد (دهشیری و بهرامی، ۱۳۹۴: ۴۸). شایان ذکر است که اعضای بریکس ۲۶ درصد از مساحت جهان، ۴۲ درصد از جمعیت جهان و ۲۷ درصد از تولید ناخالص جهانی را به خود اختصاص داده و سالانه سریع‌ترین بازار رو به رشد جهان با ارزش ۵۰۰ میلیارد دلار دارند (Bessa Maia, et.al, 2012:3).

کشورهای مذکور بیش از ۳۵ درصد از انرژی جهان را مصرف می‌کنند و سهم آنها در سرمایه‌گذاری‌های اساسی جهان افزون بر ۳۱ درصد است. بر اساس آمار و اطلاعات موجود ذخایر ارز و طلای اعضا بریکس ۴۰ درصد ذخایر جهانی را تشکیل می‌دهد. طی دهه گذشته رشد تولید ناخالص داخلی واقعی چین ۱۰ درصد؛ در هند و روسیه ۷ درصد؛ در آفریقای جنوبی ۴/۶ درصد و در برزیل ۳/۳ درصد بوده است. از نظر حجم اقتصادی نیز این مجموعه حدود ۲۵٪ تولید ناخالص داخلی جهان و طبق اعلام بانک جهانی نیمی از رشد اقتصادی جهان را در اختیار داشته است. تجارت بین اعضای بریکس در سال ۲۰۱۲ به میزان ۲۸۲ میلیارد دلار بود که تا در سال ۲۰۱۵ به ۵۰۰ میلیارد دلار رسید. این در حالی است که این رقم در سال ۲۰۰۲ فقط ۲۰ میلیارد دلار بوده است. میزان ذخایر طلا و ارز خارجی کشورهای عضو بریکس حدود ۴/۴ تریلیون دلار است که حدود ۴۰٪ کل این ذخایر را تشکیل می‌دهد (فاطمی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴: ۶۸).

علاوه بر این، کشورهای عضو بریکس نمایندگی پنج حوزه کلیدی تمدن جهان معاصر هستند و همچنین کشورهای روسیه و چین عضو دائم شورای امنیت هستند و سایر اعضا نیز بیشترین نمایندگی را در اعضای غیردائم شورای امنیت تجربه نموده‌اند. کشورهای بریکس علاوه بر همگرایی در مباحث اقتصادی و اشتراک در سرعت رشد اقتصادی در مباحث سیاسی نیز اشتراکات و همگرایی‌های فراوانی دارند و برخی شاخص‌های سیاسی و سیاست خارجی آنها بسیار همسو هستند. از جمله تلاش‌های گروهی برای حل و فصل مناقشات بین‌المللی و موضع مشترک کشورهای بریکس در خصوص تحولات سوریه و پرونده هسته‌ای ایران بوده است که حاکی از افزایش وزن دیپلماتیک کشورهای عضو می‌باشد (دهشیری و بهرامی، ۱۳۹۴: ۵۰).

در میان کشورهای بریکس، روسیه به دلیل منابع غنی نفت و گاز و موقعیت آن به‌عنوان دومین قدرت هسته‌ای جهان پس از ایالات متحده از لحاظ ژئوپلیتیک در رده بالایی قرار می‌گیرد (برژینسکی، ۲۸: ۱۳۹۲). این کشور که تا نیمه دهه ۹۰ میلادی به دلیل ضعف مفرط

و شروع روند اصلاحات از راهبرد دنباله‌روی یا همراهی با آمریکا مدد می‌جست، پس از تثبیت موقعیت خود در جهان سرمایه‌داری در صدد انبساط حوزه نفوذ و اثرگذاری در صحنه بین‌المللی و به تبع آن ارتقاء موقعیت خود برآمد. با این رویکرد از اواسط دهه ۹۰ میلادی و سپس با قدرت‌یابی پوتین و مدودیف در سال‌های بعد سیاست خارجی روسیه از راهبرد دنباله‌روی به موازنه‌گری تغییر یافت. شایان ذکر است که رویکرد تهاجمی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در حل بحران‌ها و تخطی این کشور از چارچوب هنجارهای قانونی و نهادهای بین‌المللی در تشدید و تحریک نگرانی کشورهای هم‌چون روسیه تاثیر به‌سزایی گذاشت (فاطمی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۳). نخبگان روسیه معتقد هستند که نظام تک‌قطبی وضعیتی موقت و ناپایدار است و با وقوع تحولات، ائتلاف‌های جدید درون ساختاری تغییر خواهد کرد. در این دیدگاه قدرت هژمون با شرایط جدید بین‌المللی ناسازگار است و دیری نخواهد گذشت که موازنه قدرت به شکلی جدید در عرصه روابط بین‌الملل برقرار خواهد شد (Duke, 2004: 475). اما نکته قابل توجه پذیرش عملی وضع موجود از سوی پوتین و نخبگان سیاسی روسیه است. به اعتقاد آنها با ظهور مراکز جدید قدرت از جمله چین، هند و روسیه اساس نظم تک‌قطبی به چالش کشیده خواهد شد، اما تا شکل‌گیری نظم جدید، نظم کنونی جهانی «تک‌قطبی کثرت‌گرا» و یا شکل متعادلی از تک‌قطبی خواهد بود. در همین حال روسیه باید گرایش به تکثرگرایی را تشویق و تمایل به نظم تک‌قطبی را کاهش دهد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۲۷). در این راستا، روسیه بر این گمان است که کشورهای جهان و در این مورد کشورهای بریکس که از جمله اقتصادهای نوظهور جهان هستند و اهمیت اقتصادی و تجاری آنها در صحنه جهانی روز به روز افزایش می‌یابد، باید با هماهنگی و اتحاد در مقابل آمریکا و سیاست‌های خصمانه آن از جمله اعمال تحریم‌ها بایستند و مانع از ادامه این روند غیرمنطقی و سلطه‌گرانه در صحنه بین‌المللی شوند. از دیدگاه روسیه این کار از طریق افزایش نقش و اهمیت بریکس در صحنه سیاست و اقتصاد جهانی و حضور پررنگ‌تر در مجامع سیاسی و اقتصادی بین‌المللی میسر خواهد شد. رفتار اخیر روسیه در بحران‌های سوریه و اوکراین حتی می‌تواند نشانگر رغبت این کشور در بهره‌گیری از موازنه نرم در تقابل با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا باشد (فاطمی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۳).

در خصوص چین نیز باید اذعان داشت که میانگین نرخ رشد اقتصادی این کشور از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۶ بیش از ۹ درصد بوده و درآمد سرانه آن سالانه حدود ۸ درصد رشد داشته

است. تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۰۶ با ۷/۱ درصد رشد نسبت به ارقام سال ۲۰۰۵ به رقم تقریبی ۲ تریلیون و ۵۰۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۷ با ۴/۱۱ درصد افزایش نسبت به سال ۲۰۰۶ به ۳ تریلیون و ۴۳۰ میلیارد دلار رسید. در پایان سال ۲۰۰۸ حجم تولید ناخالص داخلی چین با رشدی معادل ۸/۹ درصد به رقم ۴۲۱۴ تریلیون دلار رسید و بر طبق یازدهمین برنامه پنج ساله چین، نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی این کشور از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ با ۸ درصد و از ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ با اندکی کاهش با ۶/۵ درصد تداوم خواهد یافت. میزان ذخایر ارزی چین نیز در این دوره پیشرفت قابل توجهی داشته است. بانک مرکزی چین در سال ۲۰۰۷ اعلام کرد که ذخایر ارزی چین در پایان سال ۲۰۰۶ به ۱/۰۶۶۳ تریلیون دلار رسیده که در مقایسه با پایان سال ۲۰۰۵، ۳۰/۲۲ درصد افزایش داشته است. همچنین بر طبق آخرین آمار مربوط به سال ۲۰۰۹ ذخایر ارزی چین اکنون از ۱،۹ تریلیون دلار (۱۹۰۰ میلیارد دلار) نیز فراتر رفته است. افزایش شدید مزاد تجاری کالایی این کشور یکی از عوامل افزایش چشمگیر ذخایر ارزی چین بوده است. به این ترتیب چین اکنون دارای بزرگترین ذخایر ارزی جهان است و این مقام را که قبلاً از آن ژاپن بود، در اختیار دارد. در حوزه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز چین پس از آمریکا به مهم‌ترین مقصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان تبدیل شده است. در حالی که در سال ۱۹۹۰، چین تنها ۲۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به خود اختصاص داده بود در سال ۲۰۰۲ در فاصله‌ای کمتر از ۱۲ سال این رقم به ۴۳،۳ میلیارد دلار افزایش یافت. در سال ۲۰۰۳ در حالی که سرمایه خارج شده از آمریکا به رقمی نزدیک به ۹۸ میلیارد دلار بالغ شد، چین با ۵۳ میلیارد در صدر جدول جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان قرار گرفت. این رقم در سال ۲۰۰۵ همچنان افزایش یافت و به ۷۲،۴ میلیارد دلار رسید و تا سال ۲۰۰۸ حجم کل سرمایه‌گذاری به رقمی بیش از ۷۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی بالغ گردید (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۴۶).

بر اساس آمارها، حجم صادرات و واردات چین از ۰/۸ درصد تولید ناخالص جهانی در سال ۱۹۷۸ به ۷/۷ درصد در سال ۲۰۰۷ افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۹، ارزش کل صادرات چین به بیش از یک تریلیون و ۲۰۰ میلیارد دلار رسید که از میزان صادرات آلمان (به‌عنوان اولین صادر کننده بزرگ جهان) که بالغ بر یک تریلیون و ۱۷۰ میلیارد دلار می‌باشد، بیشتر بوده است. بنابراین در شرایط کنونی چین بزرگ‌ترین کشور صادر کننده جهان محسوب می‌شود که سهم آن از کل صادرات جهان از ۳ درصد در سال ۱۹۹۹ به بیش

از ۱۰ درصد افزایش یافته است و بر اساس گزارش چشم‌انداز اقتصادی صندوق بین‌المللی پول تا سال ۲۰۱۴ میلادی بیش از ۱۲ درصد کل صادرات جهان را در اختیار داشته است (قلی‌زاده و شفیع‌ی، ۱۳۹۱: ۱۴۷).

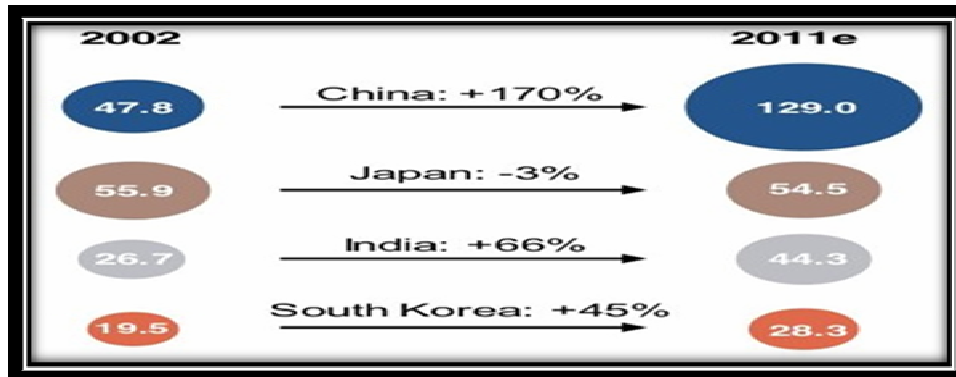
چین طی دهه گذشته علاوه بر افزایش ثروت اقتصادی، بودجه نظامی خود را نیز افزایش داده و از میزان ۳۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به رقم ۱۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسانیده که این رقم جدا از هزینه‌هایی است که این کشور صرف تحقیقات علمی نظامی می‌کند. بر اساس آمار رسمی پکن در سال ۲۰۱۲ این رقم به ۱۶۰ میلیارد دلار رسیده است و در سال ۲۰۱۳ ایالات متحده، پکن را متهم کرد که میزان واقعی بودجه نظامی خود را پنهان می‌کند. براساس آمار سازمان سیا و وزارت دفاع ایالات متحده میزان بودجه نظامی چین بیش از آمار و ارقام رسمی پکن است. اگر بودجه نظامی چین در سال ۲۰۱۳ را ۱۷۰ میلیارد دلار برآورد کنیم، باز هم میزان بودجه نظامی ایالات متحده در سال چهار و نیم برابر میزان بودجه نظامی سالیانه چین است، اما در شرایطی که افزایش نسبی بودجه نظامی چین با متوسط نرخ رشد دهه گذشته ادامه یابد تا سال ۲۰۳۵ میزان بودجه نظامی سالیانه این کشور از میزان بودجه سالیانه نظامی ایالات متحده پیشی خواهد گرفت (Singh, 2013: 6). از دید بسیاری از تحلیلگران آمریکایی سرعت توسعه ملی چین، وسعت و جمعیت این کشور دلایل کافی برای رقابت با آمریکا را در آینده ایجاد می‌کند. از منظر ایالات متحده بخشی از سرمایه‌گذاری‌های چین در حوزه نظامی که طیفی از افزایش قابلیت‌های نیروی دریایی و هوایی، افزایش توانایی‌های راداری و سیستم‌های پیشرفته موشکی و تسلیحاتی را در بر می‌گیرد، توانایی نظامی چین را به تمام منطقه آسیای شرقی گسترش می‌دهد و موشک‌های بالستیک قاره‌پیما و جنگنده‌ها و زیردریایی‌های خریداری شده از روسیه قابلیت‌های این کشور را در آسیا فراتر می‌برد. مقامات واشنگتن بر این اعتقاد هستند که نوسازی و مدرن‌سازی نیروی دریایی و هوایی چین با هدف بسیار مهم و استراتژیک صورت می‌گیرد که در فرهنگ نظامی از آن به‌عنوان ضد‌دسترسی یاد می‌شود. به اعتقاد آنان چین می‌خواهد در موقعیتی قرار بگیرد که بتواند از دسترسی ایالات متحده به مناطق دریایی نزدیک به سواحل خود جلوگیری نماید.

ایالات متحده از این مسئله نگران است که توسعه نظامی چین بتواند پکن را به قدرت برتر در منطقه آسیا و اقیانوس آرام تبدیل کند. چین از سال‌ها پیش در واشنگتن به‌عنوان

بزرگترین چالش پیش‌روی هژمونی آمریکا مطرح بوده است. در اوایل ماه فوریه سال ۲۰۱۰، پنتاگون در چارچوب ارزیابی دفاعی خود از یک‌سری اقدامات که برای رویارویی با توسعه نظامی چین در دهه‌های اخیر مورد نیاز است، سخن به میان آورد. دفاع بهتر از پایگاه‌های نظامی آمریکا، افزایش توان هدایت جنگ‌های سایبری، همکاری‌های استراتژیک جدید با همسایه‌های چین در جنوب شرقی آسیا و توسعه زیردریایی‌های جنگی برخی از این برنامه‌ها بوده است. این گزارش که با واکنش شدید مقامات پکن مواجه گردید، اظهارات مختلف مقامات چینی را به دنبال داشت. وزارت امور خارجه چین با کلیشه‌ای خواندن این گزارش اعلام کرد که وزارت دفاع آمریکا همیشه چین را به گونه‌ای اغراق‌آمیز تهدید و خطری بزرگ معرفی می‌کند. علاوه بر این، اعلام خبر کمک نظامی آمریکا به تایوان که با انتقاد و شکایت مقامات چینی همراه شد نیز برخی از تلاش‌های چین را برای تقویت قوای نظامی خود توجیه می‌کند؛ به گونه‌ای که ژنرال‌های ارتش این کشور خواهان اقدامات مشابه و بازدارنده از سوی چین هستند. اقداماتی که تنها محدود به تجهیزاتی نظامی نمی‌شود و به بی‌ثباتی کشاندن آمریکا از طریق ابزارهای اقتصادی، بخشی از برنامه‌های چین در این زمینه است (Yang, 2011: 150-156).

در زمینه سلاح‌های هسته‌ای باید اذعان داشت که چین در میان کشورهای جهان بیش از هر کشور دیگری سرگرم افزایش قابلیت‌های هسته‌ای نظامی است. این کشور تا سال ۲۰۰۸ نزدیک به ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای داشته است که برآورد می‌شود این تعداد طی دهه آینده به ۶۰۰ کلاهک هسته‌ای برسد. بر طبق برآورد پنتاگون و دیگر نهادهای معتبر در فاصله ۱۰ الی ۱۵ سال آینده، نیروی دریایی چین نیز از چنان توانایی برخوردار خواهد شد که موضعی بسیار نیرومند در موضوعات و اختلافات دریایی در حریم دریایی چین داشته باشد و چین با اقدامات خود در زمینه تعارضات مرزی در دریای جنوبی، ایالات متحده را وادار کند که این تغییرات و دگرگونی‌ها را بپذیرد (Sipri, Military Expenditure Database... 2012/11/3).

نمودار شماره ۳: روند افزایش بودجه نظامی چین در مقایسه با سایر رقبای منطقه‌ای از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱



Source: (Sipri, Military Expenditure Database...2012/11/3)

از سوی دیگر باید به برزیل اشاره کرد که در میان کشورهای عضو بریکس از سابقه ضعیف‌تری در بعد اقتصادی برخوردار است. برزیل در ابتدای شکل‌گیری به‌عنوان مستعمره پرتغال کشوری تک‌محصولی به شمار می‌رفت که تنها محصول قابل توجه آن شکر بود. این تجارت تا قرن هفدهم در این سرزمین ادامه داشت تا اینکه به‌رغم فروش ارزان این محصول، تمایل به خریداری آن از سوی قدرت‌های نوظهور اروپایی نظیر هلند و انگلیس کاهش یافت (Bear, 2001: 11-13). برزیل از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۶ رشدی حدود ۱۰ درصد در تولید ناخالص ملی خود را تجربه کرد که به نسبت کشورهای دیگر رشدی چشمگیر بود. شرایط کنونی برزیل با جمعیتی بالغ بر ۲۰۷ میلیون نفر، بر اساس آمارهای صندوق پولی بین‌المللی در آوریل سال ۲۰۱۶، با تولید ناخالص داخلی بالغ بر ۱۷۷۳ تریلیون دلار در رتبه نهم اقتصادهای جهانی قرار دارد و بالاتر از کشورهای نظیر کانادا، کره جنوبی، هلند و آرژانتین قرار دارد (http://knoema.com...2016/2/17). این در حالی است که رشد اقتصادی همراه با توسعه انسانی نیز بوده است. برای مثال، بنا بر اطلاعات بانک جهانی میزان امید به زندگی در برزیل از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۵ از ۵۶ سال به ۷۴ سال افزایش یافته و میزان فقر طی همین دوره زمانی از ۲۴ درصد به ۸ درصد کاهش یافته است (http://data.worldbank.org...2015/12/29). در چنین وضعیتی می‌توان گفت، برزیل به‌عنوان یک قدرت اقتصادی جهانی که اصلاحات و تحولات مثبتی را طی چند دهه

اخیر طی کرده است، اگرچه از سال ۲۰۱۵ پیرو مسائل داخلی دچار رکود شد، اما بنا بر تمامی مطالعات همچنان چشم‌انداز مثبتی پیش روی اقتصاد و قدرت سیاسی خود می‌بیند. در رابطه با هند نیز باید گفت که این کشور به‌رغم استقلال، یک دهه را به تکمیل فرآیند دولت‌سازی گذراند. اقتصاد و قدرت هند تا چندین دهه تغییر چندانی نداشت. از هند به‌عنوان یک کشور تازه استقلال یافته نیز انتظار نمی‌رفت که به توسعه و رشد اقتصادی چشمگیری دست پیدا کند. پس از دوره‌ای از انفعال، هند برای ایجاد تغییر و توسعه در وضعیت اقتصادی خود در دهه ۸۰ میلادی دست به تغییراتی در نظام تولید خود زد. بر این اساس هند منابع خود را در راستای افزایش بهره‌وری در تولیدات خود نمود. به این ترتیب، تحقیقات نشان می‌دهد که هند در بخش‌های مختلف کشاورزی، صنعت و خدمات به جای تمرکز بر محصولات جدید بر افزایش بهره‌وری از محصولات خود توجه داشته است. همین امر در افزایش بهره‌وری کلی اقتصاد این کشور نیز طی دهه ۸۰ میلادی و سپس تا آغاز قرن بیست و یکم تأثیر گذاشته است. همین سیاست در سال‌های بعد در خصوص افزایش بهره‌وری از نیروی کار نیز اتخاذ شده است. به این ترتیب، روند رشد اقتصادی هند از این دهه رو به رشد گذاشته است (Goldar&Mitra, 2010:35-38). در دهه ۹۰ میلادی نیز به دلیل انجام اقداماتی نظیر اصلاحات ساختاری و سیاست‌های آزادسازی در حوزه صنعت، روند رشد اقتصادی هند به طور قابل توجهی بهبود یافت. این سیاست‌ها همراه با تسهیل خصوصی سازی صنعتی و همچنین توسعه تجارت خارجی بود. به این ترتیب، هند که در دهه ۸۰ میلادی با کاهش واردات، تعرفه‌های واردات را به شدت بالا برده بود این سیاست را در دهه ۹۰ میلادی با اتخاذ سیاست‌هایی در راستای تسهیل صادرات همراه کرد که از جمله می‌توان به کاهش ارزش روپیه در مقابل دلار اشاره کرد (Panagaria, 2004:24). بنابراین، هند نیز همچون برزیل فرآیند توسعه و رشد اقتصادی خود را از دهه ۸۰ میلادی با موفقیت شروع و تا قرن بیست و یکم نیز ادامه داده است. هند در آمار صندوق پولی بین‌المللی، بالاتر از برزیل و روسیه با تولید ناخالص داخلی با ارزش ۲۰۹۱ تریلیون دلار قرار گرفته که این امر آن را به دومین کشور قدرتمند بریکس در سال ۲۰۱۶ بدل کرده است. بر اساس پیش‌بینی‌های همین منبع میزان تولید ناخالص داخلی هند تا سال ۲۰۲۰ به بیش از ۳۰۰۰ تریلیون دلار نیز خواهد رسید (http://knoema.com...2016/2/17). چشم‌انداز رشد اقتصادی هند به مراتب از برزیل و روسیه که درگیر مناقشات متعددی با اروپا، آمریکا و آمریکای لاتین

هستند، بهتر است. علاوه بر این، بازارهای بیشتری در اختیار هند قرار دارد و به نظر می‌رسد روند افزایش قدرت هند در عرصه‌های مختلف ادامه دارد. شایان ذکر است که هند با دومین جمعیت زیاد در میان کشورهای جهان تورمی کمتر از ۶ درصد دارد که حتی از میزان تورم برزیل و روسیه نیز کمتر است. در هند همانند برزیل فقر در حال کاهش و میزان امید به زندگی در حال افزایش است. میزان امید به زندگی در این کشور از ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۵ از کمتر از ۴۵ به بیشتر از ۶۵ رسیده است (<http://data.worldbank.org...2015/12/29>).

آخرین کشوری که در سال ۲۰۱۱ به عضویت بریکس درآمد و در ۲۰۱۲ برای اولین بار در نشست دهلی نو در کنار دیگر کشورهای بریکس حضور پیدا کرد، آفریقای جنوبی بود. آفریقای جنوبی به لحاظ اقتصادی هرگز هم درجه با سایر کشورهای بریکس نیست. این کشور با ۳۱۳ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۶ در رتبه ۳۳ جهان قرار دارد. آفریقای جنوبی در مقایسه با نیجریه، شرایط پیوستن به بریک را نداشت. به عقیده جیم اونیل پیوستن آفریقای جنوبی به بریک می‌توانست گروه را تضعیف کند. با این حال اعضای بریک معتقد بودند که باید عضوی از آفریقا در گروه باشد. به اعتقاد آنها عواملی مانند جمعیت یا اقتصاد بزرگ عامل پیوستن به گروه نیست، بلکه موقعیت جغرافیایی آفریقای جنوبی در میان کشورهای آفریقایی آن را به کشوری مهم و ارزشمند تبدیل کرده است (Taylor, 2014: 17). آفریقای جنوبی برخلاف سایر هم‌تایان خود در بریکس محصول صنعتی ویژه‌ای برای صادرات ندارد و عمده صادرات آن را مواد معدنی از جمله طلا، الماس، پلاتینیوم، ذغال سنگ و سنگ آهن تشکیل می‌دهند. چین مهم‌ترین مقصد صادرات آفریقای جنوبی است و در عین حال مهم‌ترین کشور وارد کننده کالا به آفریقا نیز به شمار می‌رود. آفریقای جنوبی بخش عمده‌ای از واردات نفت خود را از چین تأمین می‌کند (<http://atlas.media.mit.edu...2016/2/16>).

منابع اقناعی قدرت بازیگران بریکس و موازنه نرم با هژمون

اگرچه موازنه و قدرت نرم قادر نخواهد بود از دسترسی قدرت هژمون به اهداف نظامی خاص خود در کوتاه مدت جلوگیری کند، اما می‌تواند هزینه آن را در استفاده از قدرت خود افزایش داده و تعداد کشورهای احتمالی را برای همکاری با هژمون در آینده نیز کاهش دهد. کشورهای عضو بریکس می‌توانند با ایجاد شرایط سخت‌تر برای دولت در حال رهبری یا ائتلاف خود از طریق افزایش هزینه‌های حفظ وضع موجود از طرق زیر اقدام نمایند:

عدم پذیرش سرزمینی^۱: با توجه به اینکه قدرت هژمون اغلب از دسترسی به سرزمین دیگر کشورها جهت اسکان نیروها و عبور و مرور نیروهای هوایی و دریایی آنها سود می‌برند، رد دسترسی سرزمینی توسط کشورهای بریکس می‌تواند، موفقیت قدرت هژمون را در پیروزی کاهش دهد. در این زمینه می‌توان به مخالفت صریح روسیه با آمریکا در شرق اروپا و عدم واگذاری سرزمین از سوی چین به آمریکا در جنگ ۲۰۰۱ افغانستان اشاره کرد. **دیپلماسی گیرانداختن^۲**: حتی قدرت‌های برتر در سطح نظام بین‌الملل نیز نمی‌توانند قوانین و مقررات مهم سازمان‌های بین‌المللی را نادیده گرفته و به اهداف خود بدون اهمیت دادن به آنها دست یابند. در همین راستا، کشورهای عضو بریکس می‌توانند با استفاده از نهادهای بین‌المللی و سایر اقدامات دیپلماتیک برتری قدرت هژمون را برای جنگ یا حمله کاهش داده و فرصتی برای آمادگی بیشتر به دولت هدف حمله بدهند. فرآیندی که می‌توان از آن تحت عنوان خرید زمان نام برد (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۶).

عزم راسخ برای موازنه^۳: قدرت‌های درجه دوم می‌توانند با ایجاد پیمان‌های دسته جمعی در برابر قدرت هژمون که نیاز به همراهی سایر قدرت‌ها جهت جامعه عمل پوشیدن به برخی اهداف خود دارد، ایستادگی کنند. این مسئله ضمن آنکه سبب می‌گردد تا اعتماد این قدرت‌ها به توانایی ایجاد موازنه در برابر قدرت هژمون افزایش یابد، موجب ترغیب سایر دولت‌ها در جهت پیوستن به ائتلاف می‌گردد (Pape, 2005: 36). در این زمینه کشورهای بریکس از طریق همکاری امنیتی از یک سو و بهره‌گیری از قدرت اقناعی و دیپلماسی عمومی از سوی دیگر، قدرت هوشمند خود در برابر هژمون را افزایش داده‌اند.

در مجموع، بریکس به عنوان یک ائتلاف فراقاره‌ای، ساختار بندی جدیدی برای اقتصاد و سیاست جهانی به شمار می‌رود که اعضای آن می‌توانند در عرصه قدرت سخت و نرم فعالیت قابل توجهی داشته باشند و نظم هژمونیک و تک‌قطبی مورد نظر ایالات متحده را تحت‌الشعاع اقدامات خود قرار دهند. در حال حاضر دو کشور عضو بریکس (چین و روسیه) عضویت دائم شورای امنیت را دارند و دو کشور دیگر (برزیل و هند) در قالب گروه ۴ برای عضویت دائمی تلاش می‌کنند. روشن است که قدرت‌های نوظهور با استفاده از قدرت

1. Territorial Denial

2. Entangling Diplomacy

3. Signals of Resolve to Balance

هوشمند چیزی را در انگاره نظام بین‌الملل تغییر داده‌اند. از نظر قدرت‌های نوظهور، نظم بین‌المللی موجود با مجموعه‌ای از قوانین و رویه‌های مشترک از سوی دولت‌های مسلط تحمیل شده است. گروه بریکس به عنوان سازمانی که در صدد اصلاح نظم بین‌الملل موجود است به طور فزاینده‌ای روابط میان اعضای خود را گسترش می‌دهد. ظهور این نظم جایگزین موقعیت قدرت‌های مسلط را تضعیف خواهد کرد (Kakonen, 2013:8).

نتیجه‌گیری

بر اساس یافته‌های مقاله می‌توان گفت، هژمونی هنگامی شکل می‌گیرد که یک کشور در تمامی مقوله‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی در سطحی بسیار برتر از دیگر قدرت‌ها قرار دارد. در شرایط برقراری هژمونی، رقابت ارزشی و یا به عبارتی تضاد ایدئولوژیک بین قدرت‌های برتر نظام وجود ندارد و کشور هژمون در خصوص تمامی مقوله‌های قدرت از یک تمایز کیفی و کمی برخوردار است و زیربنای مستقر در آن کشور مشروعیت جهانی یافته است. علاوه بر این، ساختار اقتصادی حاکم در آن کشور در تمامی جهان پذیرفته می‌شود و هیچ نظام اقتصادی دیگری آن را به چالش جدی نمی‌گیرد. همچنین رول‌های حاکم در کشور هژمون نیز از مقبولیت و مشروعیت جهانی برخوردار است، ارزش‌های سیاسی و فرهنگی آن در جهان با رقابت جدی رو به رو نیست و مفاهیم سیاسی و الگوهای ارزشی آن در جهان مطلوبیت فراگیر دارد. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به حدی از برتری رسید که نقش قدرت هژمون را ایفاء نمود و این وضعیت دست کم تا زمان جنگ ویتنام یکی از موثرترین عوامل تعیین کننده در نظام بین‌الملل بود. مدیریت تعامل و تقابل ژئوپلیتیک با اتحاد جماهیر شوروی، حفظ اتحادیه نظامی غرب، مدیریت روابط درون اتحادیه، مخالفت با استعمار سنتی، برقراری نظم جدید در کشورهای جهان سوم، حاکمیت دلار، ایجاد نهادهای پولی و بین‌المللی، فراهم‌سازی کالاهای عمومی نظام بین‌الملل نظیر امنیت و سرمایه‌های عمومی، جلوگیری از تغییرات اجتماعی رادیکال در اروپا و ایجاد اشتغال و رفاه اقتصادی در این قاره از جمله مواردی هستند که در سایه هژمونی آمریکا در این مقطع مدیریت شده‌اند.

با این وجود یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که نمی‌توان وضعیت کنونی نظام بین‌الملل را تک‌قطبی و مبتنی بر نظم هژمونیک مورد نظر ایالات متحده تصور کرد؛ چرا که قدرت‌های نوظهور در چارچوب سازمان‌های همکاری منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نظیر شانگهای و بریکس

توانسته‌اند در زمینه قدرت هوشمند و بهره‌گیری از قدرت اجبار و اقناع نمایش چشمگیری داشته باشد. اعضای سازمان همکاری شانگهای از طریق منابع سخت قدرت نظیر همکاری‌های امنیتی و اقتصادی ضمن تقویت روابط با یکدیگر به تقابل با ایالات متحده پرداخته و تغییراتی در دینامیک سیکل قدرت ایجاد کرده‌اند. تحت فشار قرار دادن آمریکا برای ترک پایگاه‌های خود در آسیای مرکزی از جمله اهداف مهم چین و روسیه در چارچوب این سازمان بوده است. فراتر از مسئله مذکور، مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و فعالیت‌های مداخله‌کننده نظامی ناتو در صدر اهداف امنیتی روسیه در قالب سازمان قرار دارد. چین نیز در زمینه امنیتی نگرانی‌هایی دارد که ایالت سین کیانگ از جمله آنها است. در زمینه اقتصادی نیز توافقنامه‌های همکاری اقتصادی و تجاری چندجانبه و گسترش حجم مبادلات در دستور کار اعضا گرفته است که می‌تواند مانع از ورود هژمون به حوزه نفوذ آنان گردد. در زمینه قدرت اقناعی نیز هر یک اعضا شانگهای دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای خود را به منظور نمایش چهره‌ای مثبت از خود و تحت تاثیر قرار دادن افکار عمومی و مشروعیت‌زدایی از هژمون انجام داده‌اند. از سوی دیگر، بازیگران بریکس نیز با بهره‌گیری از قدرت هوشمند به تقابل با هژمون پرداخته‌اند. چین و روسیه که حلقه ارتباطی بریکس و شانگهای را تشکیل می‌دهند با رشد اقتصادی و نظامی توانسته‌اند در سطح نظام بین‌الملل جایگاه خود را ارتقاء دهند و به تقابل با هژمون بپردازند هر چند که در زمینه نظامی هنوز ایالات متحده قدرت نخست محسوب می‌شود. سایر کشورهای بریکس نیز رشد قابل توجهی داشته‌اند. برزیل در سال ۲۰۱۶ با تولید ناخالص داخلی بالغ بر ۱۷۷۳ تریلیون دلار در رتبه نهم اقتصادهای جهانی قرار دارد و بالاتر از کشورهای نظیر کانادا، کره جنوبی، هلند و آرژانتین قرار گرفته است. هند نیز بالاتر از برزیل و روسیه با تولید ناخالص داخلی با ارزش ۲۰۹۱ تریلیون دلار قرار گرفته که این امر آن را به دومین کشور قدرتمند بریکس در سال ۲۰۱۶ بدل کرده است. در این میان آفریقای جنوبی از رشد پایینی برخوردار است، اما پیش‌بینی می‌شود در سال‌های آینده وضعیت خود را بهبود بخشد. در زمینه قدرت اقناعی نیز بازیگران بریکس تلاش کرده‌اند تا از طریق موازنه نرم و دیپلماسی عمومی تصویری مثبت از خود و چهره‌ای منفی از هژمون نشان دهند. در مجموع این نتیجه حاصل می‌شود که بازیگران سازمان همکاری شانگهای و بریکس به دلیل تاکید بر قدرت هوشمند (منابع اجباری و منابع اقناعی) سیکل قدرت را تحت تاثیر قرار داده و نظم هژمونیک را در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فناوری با چالش مواجه ساخته‌اند.

منابع و مأخذ

- آقای، داود و راهدار، حسین (۱۳۹۴)، "نقش سازمان همکاری شانگهای در برقراری نظم مبتنی بر موازنه قدرت در آسیای مرکزی"، فصلنامه *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره هشتم، شماره ۲.
- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۴)، "بحران در سیستم‌های ثبات و بی‌ثباتی"، مجله *دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۳۴.
- اخوان کاظمی، مسعود (۱۳۸۵)، "سازمان همکاری شانگهای: اهمیت ژئواستراتژیک"، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۵.
- انوری، حمیدرضا (۱۳۸۰)، "نگاهی به شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای"، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳۴.
- انوری، حمیدرضا و رحمانی موحد، مرتضی (۱۳۸۸)، *سازمان همکاری شانگهای: چشم‌اندازی به سوی جهان چندقطبی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- برژینسکی، زیگنیف (۱۳۹۲)، *چشم‌انداز استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی*، ترجمه سعید حاجی ناصری و سید فریدالدین حسینی مرام، تهران: نشر میزان با همکاری موسسه مطالعات آمریکا.
- دهشیری، محمدرضا و بهرامی، زهرا (۱۳۹۴)، "نگاه استراتژیک چین به بریکس"، فصلنامه *آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۸۹.
- ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۴)، "امنیت، توسعه و انتخاب استراتژیک: تلاش چین برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ"، فصلنامه *روابط خارجی*، سال هفتم، شماره ۲.
- رحمان، خالد (۱۳۸۵)، "سازمان همکاری شانگهای: چشم‌اندازها و فرصت‌ها"، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال پانزدهم، شماره ۵۵.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، "چین و موازنه نرم در برابر هم‌مونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل"، فصلنامه *راهبرد یاس*، شماره ۱۶.
- زارع، محمد (۱۳۹۲)، *دیپلماسی عمومی چین و چالش‌های پیش رو*، قابل دسترسی در سایت: <http://www.iras.ir/fa/doc/note/324>, accessed on: 2015/3/28
- شفیعی، نوذر و کمائی‌زاده، یونس (۱۳۸۹)، "تبیین روابط چین و آمریکا در برابر سازمان همکاری شانگهای براساس نظریه موازنه قوای نرم"، فصلنامه *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال سوم، شماره ۷.
- شفیعی، نوذر و پهلوانی، مهرداد (۱۳۹۰)، "بررسی قدرت هوشمند هند"، فصلنامه *سیاست خارجی*، سال بیست و پنجم، شماره ۲.
- عابدی، فهیمه (۱۳۹۰)، "همکاری‌های اقتصادی در چارچوب سازمان همکاری شانگهای"، قابل دسترسی در: <http://www.isrjournals.ir/fa/special-articles>

- فاطمی نژاد، سید احمد (۱۳۹۴)، "سیاست خارجی قدرتهای نوظهور نسبت به آمریکا؛ همراهی یا موازنه‌گری؟ (مطالعه موردی: بریکس)"، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۳.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل: سایبرنتیک و سیاست خارجی*، تهران: انتشارات میزان.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و همکاران (۱۳۹۰)، "قدرت هوشمند: تحول نوین قدرت در عصر جهانی شدن"، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۴.
- قلی‌زاده، عبدالحمید و شفیع، نوذر (۱۳۹۱)، "نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرایند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین"، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۴.
- کولایی، الهه (۱۳۸۹)، *سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی*، تهران: انتشارات سمت.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۲)، "موازنه راهبردی و سیاست‌گذاری امنیتی روسیه در نظام بین‌الملل"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ششم، شماره ۲.
- Blank, Stephan J (2007), *U.S. Interest in Central Asia and Their Challenges*, Available at <http://www.StrategicStudiesInstitute.army.mil>, Accessed on: 2015/6/25.
- Bear, Werner (2001), *The Brazilian Economy: Growth and Development*, Greenwood.
- Bess a Maia, Jose Nelson, et.al (2012), *The BRICS Report: A Study of Brazil, Russia, India, China, and South Africa with Special Focus on Synergies and Complementarities*, Oxford University Press. Available at: <http://www.nkibrics.ru/system/asset-publications/data>, Accessed on: 2015/3/13.
- Chung, Chien-peng (2004), "The Shanghai Co-operation Organization: China's Changing Influence in Central Asia", *The China Quarterly*, No. 180
- Dent, C. M (2002), *Northeast Asia: A Region in Search of Regionalism? Northeast Asian Regionalism: Learning from the European Experience*. London: Routledge Curzon.
- Doran, Charles F (2012) "Power Cycle Theory and the Ascendance of China: Peaceful or Stormy?" *SAIS Review of International Affairs*, Volume 32, Number 1.
- Duffy, Joseph (2009), *how globalization Became U. S Public Diplomacy at: the End of Cold War, in Hand Book of Public Diplomacy*, Published in Associated with the U.S Center on Public Diplomacy.
- Duke, S (2004), "The European Security Strategy in a Comparative Framework: Does It Make for Secure Alliances in a Better World", *European Foreign Affairs Revue*, Vol. 9, No. 4.
- Gold, David (2014), "Defence Spending and the U.S Economy", *Survival*, Vol.43.

- Kakonen, Jyrki, (2013), *BRICS as A New Constellation in International Relations?*, University of Tampere/Tallinn University, Conference Dublin.
- Goldar, Bishwanath & Mitra, Arup (2010), *Productivity Increase and Changing Sectorial Composition: Contribution to Economic Growth in India, in India's Economy and Growth*, Sage, New Delhi.
- Haibin , Niu (2012), *BRICS in Global Governance, A Progressive Force, Friedrich Ebert Stiftung, FES, Dialogue on Globalization*, New York.
- Matveeva, Anna & Giustozzi, Antonio (2008), *The SCO: A Regional Organization in the Making, Crisis States Research Centre LSE*, Working Paper 39, Regional and Global Axes of Conflict.
- Nye, Joseph (2004), *Soft Power*, New York: Public Affairs.
- Pape, Robert .A (2005), “Soft Balancing against the United States”, *International Security*, Vol. 30, No.1
- Panagariya, Arvind (2004), *India in the 1980s and 1990s: A Triumph of Reforms*, IMF Working Paper.
- Preble, C (2006), *Two Normal Countries: Rethinking the US- Japan Strategic Relationship*, Policy Analysis.
- Singh, R (2013), *China's Submarines in Indian Ocean Worry Indian Navy*, Hindustan Times, New Delhi.
- SIPRI Year Book (2012), *Armaments, Disarmament and International Security*, Stockholm International Peace Research Institute.
- SIPRI Year Book (2014), *Armaments, Disarmament and International Security*, Stockholm International Peace Research Institute.
- Swanstorm, Niklas (2004), “The Prospects for Multilateral Conflict Prevention and Regional Cooperation in Central Asia”, *Central Asia Survey*, Vol.23, No.1
- Taylor, Ian (2014), *Africa Rising? BRICS-Diversifying Dependency*, Boydell and Brewer Ltd.
- Tessman, Brock & Chan, Steve (2004), “Power Cycles, Risk Propensity and Great Power Deterrence”, *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 48 No 2.
- Wilson, Jeanne (2004), *Strategic Partners: Russia - Chines Relatins in the Post-Soviet Era*, M. E. Sharp, Armonk New York.
- Yang, Jian (2011), “Japan's Decline Relative to China: Scenarios and Implications for East Asia”, *Political Science*. Vol.62, N.2.
- <http://www.tradingeconomics.com>, Accessed on: 2015/9/8.
- <http://www.tala.ir>, Accessed on: 2015/2/14.
- <http://www.knoema.com>, Accessed on: 2015/2/17.
- [http:// wikipedia.org/ Economy of the United States](http://wikipedia.org/Economy_of_the_United_States), Accessed on: 2015/11/6.
- Sipri, Military Expenditure Database, accessed on: 2015/10/23.
- <http://data.worldbank.org>, Accessed on: 2015/12/29.
- [http:// atlas.media.mit.edu](http://atlas.media.mit.edu), Accessed on: 2015/2/16.